

## استاد امیری فیروز کوهی

بقیه از شماره قبل

## درددلی چند . درباب تغییر خط و شعر و هنرهای دیگر

اگر دقت کرده باشید خواهید دید که در این هنرمندان (خود ساخته) بقول روزنامه‌ها (يك نوع همزیستی مسالمت آمیز) پا برجاست که ممکن است در بادی نظر با اتفاق و اتحاد آنها با یکدیگر مشتبه شود، در صورتی که چنین نیست و نفس الامر همین اتفاق، خود بخود حاکی از بی‌مایگی و بی‌بایگی این (پدیده نوظهور) و بهترین دلیل بر یوچی و نا استواری آن است، برای آنکه آنچه مایه غبطه و رقابت و پیدایی درجات و مراتب به توفیر و تفاوت و استادی و شاگردی و نهایت و بدایت است، هنر درست و هر کار صحیح دیگری است که پایه عقلانی و پایه گذارانی دانشمند و کار کرده داشته باشد (ولو در حرف و صنایع مثل نعلبندی و آهنگری) والا در کار نادرست و هنر ناموزون که بر هیچ پایه و مبنائی استوار نیست، قهراً همه مدعیان بلکه همه اهل جهان در يك سطح قرار دارند، همانطور که اکنون چنین است و از چندین سال پیش تا بحال فردی از اینها که بتوان او را بردیگری ترجیح داد پیدا نشده . و مبتدی و منتهی و پیرو جوانشان همه با هم برابر و همدوشند .

بسیاری از جوانان و پیران ریاکار جوان نام می‌گویند:

طبقه جوان برای خودش حرفه‌ای دارد که باید بگوید و عقده دلش را ولو بصورت شعر خالی کند، و حق داشته باشد ساخته‌های (خواستۀ! خویش) را بی‌پروا بگوش دیگران برساند ، ما هم می‌گوییم البته چنین است هر آدم زنده‌ئی برای خود حرفها و سخن هایی منبعث از عقل و اندیشه و

مسأله خواست جوانان

عواطف و احساس دارد که ناگزیر باید آنرا بکوش موجود زنده دیگری چون خود برساند، مکرزبان و بیان و وضع این همه لسان برای چیز دیگری غیر از اینها است، و مکر قدمای ما از این قوای طبیعی و آلات و ادوات وضعی استفاده دیگری جز همینها که هست میکرده اند .

التهایه، بحث بر سر کیفیت سخن گفتن و چگونگی استعمال و پروردان آن است و اینکه اولاً هیچ جوانی نباید بدستاویز جوانی برای بیان اندیشه‌های خود بجای عقل و اندیشه از جنون و خرابکاری کومک بگیرد و کلمات و عبارات و قواعد و قوانینی (پیش خود و اختراعی) وضع کند که حتی پدر و مادر و برادر و خواهر خودش نیز چیزی از آن نفهمند، این که درست در طرف نقیض مقصود قرار دارد، و هر گاه از عبارات شعریش مراد و مقصودی دستگیر کسی نشود، آن وقت است که عقده شعر هم بر عقده سخن گفتن و سایر عقده‌ها و (امیال واپس مانده) وی اضافه میشود و بیشتر بسوی عصیان و طغیان و چرند و هذیان می‌کشد، ثانیاً مکر زندگی دلخواه جوانان ملازمه‌ی با شعر گفتن ایشان دارد که بدون هیچ استعداد ذاتی و کمال اکتسابی شعری بگویند و بقافی‌اش در بمانند ( بقول آن نویسنده اصلاً شعر چه ضرور؟ ) ، اینهمه مردم دیگر که درد نبوغ و مرض شعر گفتن ندارند (امپرسیون‌ها) و احساسات خودشان را چه گونه بدیکران تفهیم می‌کنند و از نوشتن و گفتن و تفاهم عادی بزبان مجاوره چه ضروری برده‌اند که اینان بیرند؟!

کدام ملت و جماعتی درد نیا بوده‌اند که جوانان خود را در هر کار زشت و ناپسندی که دلخواه آنان است ( و مسلماً بسیاری از تمنیات جوان از این نوع است ) صرفاً بعذر جوانی مجاز و مختار گذاشته‌اند و برای حل عقده هوس چند جوان عصیانگر، عقده‌هایی سخت و مشکل به رشته‌گوهر قیمتی و میراثی مملکت خود زده و محکم هم کرده‌اند؟ و همچنین خاموش نشسته‌اند که معدودی جوان تمام آثار پدران و جمیع

زحمات ایشان را (که آنها نیز محصول سالها تعقل و تفکر طبقه جوان و پیر هر دو. اما جوان پند پذیر و درس خواننده و پیر مجرب کاردان است) در علوم و فنون و قواعد و قوانین مسلم در طرفه العینی بهم بریزند و بجای آن مشتی توهمات و تخیلات مجنونانه بگذارند... اینها گمان میکنند که در نسلهای قبلی و طبقات اجدادشان افراد جوان و نوظلب وجود نداشتند تا چنین اعمالی مرتکب شوند و افتخار این نوآوریها را مخصوص بخود سازند، بلکه خیال میکنند که تنها خودشان گل سرسبد جوانی و گلبن باغ زندگانی هستند و بهمین سبب اجازه و اختیار دارند که همه مبانی پدری و قوایم قدیمی را (که بنظرشان ریخته مشتی کهنه طلب و بی عقل بوده است!) درهم بریزند و طرحی از نو (از سنخ همین ها که دیده ایم، بنا کنند...

مگر گذشتگان ما جوان نبودند و شور و شوق نوآوری نداشتند؟ آنها هم از جوانی به پیری رسیدند، الا اینکه بحکم شرم و حیا و حفظ حرمت پیران ورنج کسب علم، نوجویی خود را با خرابکاری و هیجان را با عصیان اشتباه نکردند، و بدنبال نوی رفتند که با حرکت طبیعی زمان و سیر قهری جهان هم آهنگ بود، نه چنین نوی که از نوع نوی مرگ است نسبت بزندگی کهنه هر موجود زنده. اگر این تحرك و جوانی مستلزم این قبیل خرابیها و سرکشیها باشد، باید آنرا از عوارض جنون جوانی نامید، نه مطلق جوانی و درصدد علاج آن برآمد نه اشاعه و تشویق...

هرگاه جوانی بوالهوس تا بلوی بی پر بها و کار استاد واقعی را از دیوار سالون خانه پدری پائین کشید و پاره کرد و بجای آن چند نعل و میخ و آهن پاره و سیخ آویخت، بر عهدۀ بزرگتران است که او را از این کار زشت باز دارند و اگر منزجر و مرتدع نشد حکم سفاقت و جنونش بدهند و روانه تیمارستانش کنند...

دیگر اینکه، مگر شعر و سایر هنرها از لوازم غریزی آدمی است که هر کس آزاد و مختار باشد به نحو دلخواه خود در آن دخل و تصرف و ابراز عقیده شخصی نماید و

دیگران را هم به قبول آن و تبعیت از خود وادار سازد و یا از نوع آب و هوا و لباس و غذا است که مدام دستخوش دگرگونی ورد و اثبات اینهمه ذوقها و سلیقه‌های فردی و متناقض و متضاد قرارگیرد و مردم دائماً در برخورد سلیقه‌ها و عقیده‌های گوناگون خویش با یکدیگر سرگرم منازعه و مشاجره باشند و آخر سر نیز دونه‌ها از آنها باهم توافق طبع و اتحاد نظر پیدا نکنند؟! چنانکه هم امروز چنین است و شما از میان انبوه مردم دوتن را که در تعریف و شناخت هنرها يك قول ثابت و ترازوی معین بدست داشته باشند نخواهید یافت در صورتی که همان آب و هوا و لباس و غذا نیز در حد عمومیت و استفاده جمعی برای خود ضوابط و ملاک‌هایی دارد و فنون نظری و عملی بسیاری از هر يك از آنها انتزاع گردیده که عمل صحیح و درست بهر کدام مستلزم سالها وقت و تعلیم و تعلم است، و فقط در حد استفاده فردی و سلیقه شخصی است که میتوان در رد و قبول و پسند و ناپسند آنها اظهار عقیده کرد...

چرا این جوانان که فقط (خواستہ! شان) در مورد انواع هنر باید محترم شناخته شود و بعمل در آید، جرأت نمیکند که مبانی ریاضی و طبیعی و سایر علوم تحقیقی را بدخواه خود تغییر دهند و لطف کرده و آنها را هم بموازات اقسام هنر، نوکنند و بعالمیان تحویل دهند، پس معلوم است که در نظر مر بیان محترم و اساتید معظم، تنها در همین هنرها بخصوص شعر و شاعری است (که میتوان سرببی صاحب تراشید) بدون اینکه کسی تیغ از دست تراشده بی اطلاع بی رحم بگیرد و یا سرببی صاحب را درمان کند ۱۹

اگر آن علوم برای خود حساب و کتاب و شروط و قراری دارد، هر هنری هم برای خود عین همان علوم، حساب و کتاب و شروط و قراری به نحو دیگر دارد که همه هنرمندان باید ملزم به اطاعت و ناگزیر از مراعات آنها باشند، و چنین نیست که هر

عامی بی سواد یادانش آموز نوخیز بعذر حاجت جوانی صاحب اختیار مطلق در خراب کردن آنها بخواست دل خود باشد ... البته هیچکس منکر این مطلب نیست که هر جوان حتی هر پیری میتواند و باید برای خود عواطف و احساساتی داشته باشد و نیز میتواند همه آنها را ولو بشعر و موسیقی بکوش عمه و خاله و معشوق و محبوب خود برساند، اما همانطور که نامه خصوصی او نباید، درس انشای مدارس عمومی و سرمشق دفاتر اطفال واقع شود، آن قطعه شعر یا نت موسیقی یا ورق پارهی آب و رنگ خورده نیز نباید بنام هنرهای شعر و موسیقی و نقاشی در کتب و مجلات معرفی و گوینده و سازنده ناتوانش همه جا نابغه بی نوآور و هنرمندی نام آور شناسانده شود.

### کمال شعر و هنر

این را همه ما میدانیم که شعر فارسی بعلمت سابقه هزارساله و توجه خاص آنهمه مردم مؤثر از سلاطین و امرا.. و دانشمندان و علما و وجود آن مقدار شاعر متفکر و متفطن که تمام عمر و زندگانی و اندیشه و توانایی خود را صرف هنر شاعری و انواع نوجویی و نوآوری صحیح و عقلانی کرده اند، بقله رفعت و کمال و عظمت و جلال رسیده است، تا آنجا که

هر گاه پیماینده این قله عظیم بخواهد قدمی فراتر نهد، ناچار آن قدم بسوی پستی و سراسیم و پایین افتادن و سقوط برداشته خواهد شد، و هر گاه دوباره به قهقری و تراجع قدم بردارد، ناگزیر باید راه رفته را از نوبه پیماید و قدم بقدم از اولین گام حرکت، شروع ببالا رفتن کند و آنهمه مشقت راه یابی و تزلزل و بیثباتی را از سر بگیرد، و تازه معلوم نیست که با چنان محنت و زحمتی جانکاه باز هم قدرت صعود بآن قله رفیع داشته باشد، یا از نیمه راه سرخورده و پشیمان بازگردد و بجای اول از مرحله بدایت و شروع باقی بماند، قطعاً هر کس که مرتکب هر یک از این دو اشتباه گردد، یا

مجنون است و مخبط و یا جاهل و بی بصیرت ...

کما اینکه (موج نو) عاصی همینقدر که خواست بدعوی خودش قدمی بجاء بردارد، یکباره از آن قله کمال و عظمت بخاک پستی و مذلت در افتاد. و آن چنان اشعار لطیف و محکم و افکار ظریف و منظم را بحروف و کلماتی مقطع و اندیشه و افکاری مشوش مبدل کرد. درست مثل اطفال نوپای نوزبان که بتقلید از گفتار این و آن یا بحکم غریزه در طلب آب و نان، میخواهند حرفی بزنند اما عاجز بیان و نارسایی زبان مانع از آن است که طفلك های بیچاره آنچه را در دل دارند درست و صحیح بزبان بیاورند و اندیشه خود را بسایرین بفهمانند و ناچار با فریاد و فغان و اشارات و اصوات دست بدامن مبهمات میشوند، و یا دیوانه نامربوط گوی سرگردانی که مسکین میخواهد چیزی بدیگران بگوید، یا درد دل و شکایتی برای خود بازگو کند، لکن از بی ربطی بین اندیشه و بیان، حروف و کلماتی از دهانش خارج میشود که بجای رساندن مراد منظور وی، فقط حاکی از اختلال مشاعر و ناهم آهنگی بین فکر و زبان او و باعث خنده و استهزای دیگران میگردد.

و اما در باب رسیدن شعر فارسی به حد کمال میگویم: در این که کمالات بشری عموماً و پاره‌یی از آنها مانند شعر خصوصاً (بالاخص در صورت) البته با حفظ نسبت کمی و زیادی و دوام و انقطاع و شدت و ضعف و سایر نسبت‌ها. بالاخره حدیقه‌ی دارند که ناچار به توقف در آنها خواهند بود. جای سخن نیست (و این مسأله ابتدا منافاتی با دوام فیض و کمال لطف آلهی و اتصال عقل جزئی بعقل کلی ندارد، و تفصیل در این مبحث منوط بمراجعه به کتب فلسفی و کلامی و تحقیق در ادله مبسوط آن است، که اینجا نه موضوع سخن مخصوص آن است و نه جای مناسب و مقتضی).  
 ناتمام